

جغرافیای بشری افغانستان به تابلوی نقاشی می ماند که موجودیت تصاویر در آن از نقش موقعیت فیزیکی اقوام در آن پرده بر می دارد. اما در این جغرافیای بشری ملیت ها و اقوام، نقش ابزار بی اراده ای را دارند که توسط رهبران ساختارهای عقیدتی و قومی به مثابه ای ابزار سیاسی در بازار سیاست روزمره به بازی گرفته می شود.

نخبگان سیاسی و دینی که در رهبری و مدیریت ساختارهای قومی تا هنوز سخن نخست را گفته اند، به ویژه در جریان چهار دهه ای اخیر بازیگران اصلی بازار سیاست ویا گردانندگان واقعی تاریخ این کشور بوده اند. رد پای مردم و مطالبات عامه در این میدان کمتر به مشاهده رسیده است. این ها هستند که در بازار پرمشتری معاملات سیاسی حاکمیت شان را اعمال می کنند، نظام سیاسی تشکیل می دهند، مطابق میل شان قانون می سازند ویا با زیرپا گذاشتن کتاب قانون، از توده های عام و پیروان شان لشکر آراسته، همدیگر را می کشند ویا در تفاهم با هم این کشور را به مثابه ی مال غنیمت بین هم تقسیم و توزیع می نمایند.

نقش و ارزش اجتماعات قومی، در جریان تخصصات سیاسی و نظامی برجسته گردیده و اما...

تلاش ها برای افزایش سطح سواد در افغانستان

مستولان معینیت سواد حیاتی وزارت معارف کشوری می گویند که تلاش های جدی، جهت کاهش میزان بی سوادی در افغانستان جریان دارد. این مستولان می گویند اگر سالانه از محرومیت اطفال واجب التعلیم از تعلیمات عمومی در مکتب جلوگیری شود، سطح سواد در افغانستان، دوفیصد در سال افزایش می یابد. در سال ۲۰۰۸ میلادی، سطح سواد در افغانستان ۳۶ درصد تخمین زده شده بود. وزارت معارف کشور می گوید سطح سواد در سال ۲۰۱۲ در افغانستان به ۳۸ درصد ارتقا یافته بود و پیش بینی می شود که در سال ۲۰۱۶ سطح سواد در کشور به ۴۰ درصد افزایش یابد. داکتر سردار رحیمی - معین سواد حیاتی وزارت معارف می گوید: "محو بی سوادی و افزایش سطح سواد در افغانستان یک کار ارگانیک و منسجم است که در واقع در وزارت معارف، تعلیمات عمومی کار خود را انجام دهد، که هیچ واجب التعلیم و هیچ طفلی از تعلیمات دور نمانده و خارج نشود که اگر این کار صورت گیرد، ما می توانیم سالانه تا دوفیصد سطح بی سوادی را در افغانستان کاهش بدهیم."

این مستولان می گویند تلاش ها جریان دارد تا در مرحله ی جدید برنامه های سواد آموزی در افغانستان، کورس های سواد آموزی توأم با حرفه را در سطح روستاهای کشور تا صنف شش و نه برای زنان و مردان ایجاد نمایند. به نقل از صدای امریکه، اکنون در سطح افغانستان بیش از ۶۰۰ هزار زن و مرد بی سواد در روستاهای کشور، در ۱۷ هزار کورس های سواد حیاتی، مشغول فراگیری سواد اند.

ریسی جمهور: افغانستان و ترکیه مشترک آثار مولانا را ثبت کنند

محمد اشرف غنی - رئیس جمهور کشوری روز پنجشنبه در دیدار با وزیر امور خارجه ی ترکیه در کابل اعلام کرد که افغانستان آماده است برای ثبت آثار مولانا به عنوان میراث فرهنگی مشترک دو کشور با آنکارا همکاری کند. به گزارش افق به نقل از خبرنامه ی ارگ ریاست جمهوری محمد اشرف غنی در دیدار با مولود چاووش اوغلو، وزیر امور خارجه ترکیه، از آمادگی کابل برای ثبت مشترک مثنوی و دیگر آثار جلالالدین محمد بلخی (مولانا) خبر داد. در خبرنامه ارگ آمده است محمد اشرف غنی به دولت ترکیه پیشنهاد کرده است که ترکیه و افغانستان برای ثبت آثار مولانا در سطح بین المللی و به عنوان میراث مشترک دو کشور همکاری کنند. در دیدار اشرف غنی با چاووش اوغلو همچنین بر سر گسترش مناسبات کابل - آنکارا در حوزه های مختلف، از جمله در عرصه فرهنگی گفت و گو شد. اظهارات رئیس جمهور افغانستان ظاهراً واکنش به خبرهایی است که به تازگی درباره ی توافق ایران و ترکیه برای ثبت جهانی آثار مولانا به عنوان میراث فرهنگی مشترک دو کشور انتشار یافته بود. مطابق گزارش ها، نصیر احمد اندیشه، سرپرست و معاون اداری و مالی وزارت امور خارجه ی افغانستان، ۱۹ جوزا در دیدار با پاتریشیا مک فلیس، نماینده یونسکو در کابل، ضمن ابراز نگرانی از توافق احتمالی ایران و ترکیه برای ثبت آثار مولانا به عنوان میراث فرهنگی مشترک دو کشور تاکید کرده بود که این واقعت تاریخی که زادگاه مولانا، بلخ افغانستان قرار دارد که نباید نادیده گرفته شود.

واقعیت بد جنگ با پاکستان



بهرام آمو نیایی

افغانستان در جنگ با پاکستان تنها روی "غیرت افغانی" نمی تواند حساب کند. برای پیروزی باید منابع بیشتری داشت، در غیر آن ما از همین حالا این جنگ را باختیم. درگیری در تورخم، دشمنی با پاکستان را بیشتر از گذشته باز تولید کرده و عزم سازمان استخباراتی این کشور را برای برپایی هر چه بیشتر افغانستان جزم تر خواهد کرد. به باور من زمانش رسیده که از افتخارات کذایی و دروغین دست برداریم و با چشم و گوش باز به شناخت شناسی خود و سرنوشت بدی که دیگران برای ما نوشته اند، بپردازیم. افغانستانی ها چیز زیادی از جنگ به دست نمی آورند. تنها راهی که آنان می توانند در این کارزار انتخاب کنند، دیپلماسی است.

خط دیورند؛ زخم خون چکان!



خارجی بدست آورد، نادرخان از آنجائیکه به همان آدرس پیشینین تعهد داشت، در مورد آن خاموشی را اختیار و اما پسرش محمدظاهر و برادرانش تا زمان ختم جنگ جهانی و پس از استقلال شبه قاره و تجزیه آن بنام پاکستان و هند با سکوت، رضایتش را در مورد تأیید آن خط ابراز کرد. پس از اعلام پاکستان، سکوت کابل شکست و به پیروی از احساس قومی پشتون ها، پاکستان را به رسمیت نشناخته و آنرا به حل منازعه ی پشتونستان و موضوع خط دیورند مربوط ساخت. در این زمینه استدلال کابل از نگاه فرهنگی از آنجا منشا می گرفت که خط دیورند برادران پشتون را که از لحاظ دین، فرهنگ، زبان و پیشینه ی زیست که در طول قرون زندگی باهمی را از سر گذرانده اند، از هم جدا می کند. از آنجائیکه این قبایل دارای عین هویت قومی و مشترکات فرهنگی بوده ...

راهپیمایان: حکومت بی مسؤلیت باید کنار برود



امنیت جانی و مالی شهروندان باشد، به یک محکوم کردن بسنده می کند. معترضان خواستار پایان دادن به رویدادهای گروهان گیری شدند و می گویند که حکومت باید عاملان این رویدادها را مجازات کند. آنان با پخش قطع نامه یی خواستار آزادسازی گروهان هایی که هنوز در بند طالبان اند شدند. تأمین امنیت شاهراه ها و بازداشت مسؤلوانی که در حفاظت از جان مسافران سهل انگاری کرده اند نیز از دیگر مواد این قطع نامه است. معترضان می گویند که اگر به خواست های شان پاسخ مثبت داده نشود، به اعتراضات شان ادامه می دهند. طالبان آخرین دست به ربودن مسافران شاهراه ها می زنند. در آخرین مورد این گروه حدود ۵۰ مسافر را از کندز ربود و به گفته ی مقام های امنیتی چندین تن از آنان را کشته اند.

به گزارش سلاموطنار، صدها تن از باشندگان کابل با راهاندازی تظاهرات اعتراضی تحت نام رستاخیز دادخواهی، خواهان گذاشتن نقطه ی پایان به گروهان گیری ها در کشور شدند. این باشندگان که تعدادشان به بیش از صدها تن می رسد می گویند: "حکومتی که مسؤلیتش را در برابر شهروندان ادا کرده نتواند باید کنار برود."

راهپیمایان در پارک شهر نو تجمع کردند و با سردادن شعارهای اعتراضی به سمت قصر سپیدار در حرکت شدند. این راهپیمایی حوالی ساعت نه صبح امروز آغاز شد و معترضان تا چهاره ی ذنق، نزدیکی در ریاست اجرایی پیش رفتند، اما با ممانعت نیروهای امنیتی روبه رو شدند.

راهپیمایان می گویند، طالبان از چندی به این سو دست به گروهان گیری شهروندان می زنند و پس از مدتی آنان را فجیعانه می کشند؛ اما به جای این که حکومت تأمین کننده ی

گپ مردم



خشونت در برابر مردم

پایان خوشی ندارد

ب. آذری

در راهپیمایی روز گذشته (جمعه) در کابل که در اعتراض به گروگان‌گیری‌های اخیر در شمال شرق کشور صورت گرفت، نیروهای پولیس به شماری از معترضان حمله ور شدند که واکنش‌های منفی زیادی را در شبکه‌های اجتماعی در پی داشته است.

با آن که در راهپیمایی دیروز برخی از حرکت‌های تحریک‌کننده‌ی معترضان سبب شد تا پولیس تحمل‌اش را از دست داده و با راهپیمایان برخورد خشونت‌آمیز کند، اما در حرکت‌های اعتراضی از آن جا که مردم خشمگین و احساساتی عمل می‌کنند، پولیس باید خویشتن‌داری بیشتری از خود نشان داده و تلاش کند تا اعتراض مدنی به خشونت کشیده نشود.

مردم افغانستان، به‌ویژه فعالان مدنی با آن که از حکومت به شدت ناراضی اند، اما از نیروهای امنیتی‌شان همیشه حمایت کرده و در جریان راهپیمایی‌های مدنی با تقدیم گل به آنان از تلاش‌هایشان برای تأمین ثبات در کشور قدردانی کرده اند.

پولیس کابل با برخورد نرم و بی‌طرفانه‌ی که در دو راهپیمایی گسترده‌ی گذشته (بیستم عقرب و بیست‌وهفتم ثور) از خود نشان داد، در میان فعالان مدنی محبوبیت زیادی پیدا کرده بود، اما این حرکت اخیر بدبینی مردم نسبت به عملکرد پولیس را - که در مقایسه با ارتش محبوبیت کمتری در میان مردم دارد - بیشتر می‌کند.

دموکراسی و اعتراض مدنی یکی از دستاوردهای چهارده سال گذشته‌ی افغانستان است و این برای کشوری که بیشتر در حال جنگ بوده، به‌عنوان یک ارزش دموکراتیک از اهمیت به‌سزایی برخوردار است.

اعتراض مدنی از سوی مردمی که عادت زیادی برای جنگیدن داشته اند و در جهان هم به‌عنوان مردم جنگ‌جو و شورشی شناخته شده اند، نشان‌دهنده‌ی یک تغییر مثبت و قابل قدر است. دولت باید از این تغییر استقبال کرده و به نهادینه‌شدن هرچه بیشتر آن کمک کند. اما برخی از شواهد نشان می‌دهد که حکومت‌گران کنونی شوق و علاقه‌ی زیادی به حرکت‌های مدنی و دموکراتیک ندارند و همواره سعی می‌کنند به‌گونه‌ی با این سنت نوپا در کشور مقابله کنند.

در کشورهایی که دموکراسی نهادینه شده دارند، حرکت‌های مدنی پرکاربردترین شیوه برای خالی‌کردن خشم و اعتراض مردم است و دولت نیز در صورتی که نتواند به خواست‌های مردم پاسخ مثبت دهد، مجبور به کناره‌گیری می‌شود. اما در افغانستان که تازه تمرین دموکراسی را آغاز کرده، اعتراض مدنی کمتر موثر بوده و دولت بیشتر مواقع به خواست‌های معترضان پاسخ قانع‌کننده نمی‌دهد.

بی‌توجهی به خواست‌های معترضان، کم‌اهمیت‌جلوه‌دادن حرکت‌های مدنی و برخورد خشونت‌بار با معترضان در صورتی که ادامه یابد، هم تهدیدی برای آینده‌ی دموکراسی نوپای کشور است و هم خطری برای دولت. زیرا وقتی مردم نتوانند با استفاده از رویکردهای دموکراتیک خشم و اعتراض‌شان را علیه دولت خالی کنند، به راه‌وروش‌های خشونت‌بار و براندازمحور متوسل می‌شوند.

تجربه‌ی نظام‌های تمامیت‌خواه و دیکتاتور بارها ثابت کرده است که سرکوب مردم پایان خوشی ندارد. امیدواریم که این تجربه‌ی بد یکبار دیگر در افغانستان تکرار نشود.

واقعیت بد جنگ با پاکستان

اصلن تأکید همیشگی روی این پیروزی‌های زودگذر - که شکست‌های دردناک و استراتژیک را به دنبال داشته است - در هر رسم و مناسبتی چه دردی را درمان می‌کند؟

به باور من، تکیه روی امکانات و دستاوردهای گذشته که حالا در دسترس ما نیست، به جای این که کمکی به خوش‌بخت شدن ما کند، شکست‌های شرم‌آور بیشتری را به دنبال دارد. با "غیرت افغانی" حتماً نمی‌شود مشکل یک عده‌ی ناچیزی از تروریستان داخلی اجیرشده از سوی آی. اس. آی را حل کرد، چه رسد به این که یوتوپییای تصرف

اتک و پشاور را به واقعیت مبدل کنیم! چند تن از همان بزرگواران فعال فیسبوکی که در دفترهای کارشان آرام و مصون نشسته و از راه شبکه‌های اجتماعی تلاش دارند "خیزش مردمی" را علیه پاکستان مدیریت کنند، حاضر اند کارشان را به سود "دفاع از تمامیت ارضی" کشورشان رها کرده و در هوای سوزان تورخم در کنار سربازان مرزی افغانستان برای دو سه ساعت هم که شده حضور یابند؟

یکی از دوستان فیسبوکی به درستی نوشته بود که تنها کاری که عاشقان سینه‌چاک جنگ علیه پاکستان باید کنند این است که برای مدتی از فیسبوک دور باشند.

ب: پاکستان از هر نظر نسبت به ما در موقعیت برتر قرار دارد. از دید نظامی این کشور یکی از قوی‌ترین ارتش‌های مجهز به جنگ‌افزارهای هسته‌یی را دارد؛ در حالی که افغانستان حتماً فاقد توانایی نظامی معمولی است و در داخل کشور نمی‌تواند کار یک گروه تروریستی مجهز با سلاح‌های سبک را یک‌طرفه کند.

از نظر سیاسی پاکستان یک دولت باثبات و مستقل دارد که به خوبی می‌تواند از منافع ملی‌اش پاسداری کند. آیا می‌توان مدعی شد که افغانستان از یک چنین مزیتی برخوردار است؟

در صورت آغاز جنگ میان افغانستان و پاکستان آیا دولت کابل توان پرداخت بودجه‌ی این جنگ را دارد؟ آیا ایالات متحد آمریکا که در حال حاضر سالانه مبلغ ۴ میلیارد دلار را به نیروهای امنیتی افغانستان می‌پردازد، حاضر است این جنگ را تمویل کند؟

آیا امریکایی‌ها حاضر اند در برابر یکی از متحدان منطقه‌یی دیرینه‌شان (پاکستان) از متحد تازه‌ی

خود (افغانستان) پشتیبانی کنند؟ آیا آنان فکر می‌کنند که افغانستان ارزش از دست‌دادن پاکستان را دارد؟

درست است که افغانستان با ایالات متحد امریکا پیمان امنیتی امضا کرده و برپایه‌ی آن دولت واشنگتن باید از افغانستان در برابر تجاوز بیگانه‌ها دفاع کند؛ اما از یکسو قضیه به حدی بزرگ نیست که امریکایی‌ها به این سادگی وارد عمل شده و پاسخ پاکستانی‌ها را با خمپاره و هواپیما بدهند؛ و از سوی دیگر، حتماً اگر قضیه‌ی تجاوز به کشور جدی هم باشد، طرف درگیر با افغانستان متحد دیرینه‌ی امریکا است و هیچ عقل سالمی پیش‌بینی نمی‌کند که دولت واشنگتن دست به اقدام خاصی بزند.

ایالات متحد امریکا هیچگاهی در جنگ افغانستان علیه پاکستان از کابل پشتیبانی نمی‌کند و آن‌ها می‌دانند که این اقدام هزینه‌ی بلندی دارد و ریسک زیادی می‌طلبد.

افغانستان در جنگ با پاکستان تنها روی "غیرت افغانی" نمی‌تواند حساب کند. برای پیروزی باید منابع بیشتری داشت، در غیر آن ما از همین حالا این جنگ را باخته‌ایم. درگیری در تورخم، دشمنی با پاکستان را بیشتر از گذشته بازتولید کرده و عزم سازمان استخباراتی این کشور را برای برپادی هرچه بیشتر افغانستان جزم‌تر خواهد کرد.

به باور من زمانش رسیده که از افتخارات کذایی و دروغین دست برداریم و با چشم و گوش باز به شناخت‌شناسی خود و سرنوشت بدی که دیگران برای ما نوشته اند، بپردازیم.

افغانستانی‌ها چیز زیادی از جنگ به دست نمی‌آورند. تنها راهی که آنان می‌توانند در این کارزار انتخاب کنند، دیپلماسی است. دولت کابل تنها با این ابزار می‌تواند موفق به کسب امتیازهایی از پاکستان شده و تنش‌ها را کاهش دهد.

افغانستان یک کشور در حال جنگ است و نیازی به بحران‌سازی‌های بیشتر ندارد. دولت کابل باید بیشتر از هر چیز دیگر روی تحکیم پایه‌های سیاسی‌اش در درون کشور متمرکز شود و در فکر پاکسازی جبهه‌های نیابتی پاکستان در داخل باشد که به مراتب خطرناک‌تر از نظامیان پاکستانی مستقر در مرز اند.

وقتی ادعا می‌کنند که افغانستانی‌ها انگلیس‌ها و روس‌ها را شکست داده اند، از خودشان نمی‌پرسند که سودش برای ما چه بوده؟ آیا با

شکست آنان ما به خوشبختی رسیده ایم؟ اصلن تأکید همیشگی روی این پیروزی‌های زودگذر - که شکست‌های دردناک و استراتژیک را

به دنبال داشته است - در هر رسم و مناسبتی چه دردی را درمان می‌کند؟

به باور من، تکیه روی امکانات و دستاوردهای گذشته که حالا در دسترس ما نیست، به جای این که کمکی به خوش‌بخت شدن ما کند،

شکست‌های شرم‌آور بیشتری را به دنبال دارد. با "غیرت افغانی" حتماً نمی‌شود مشکل یک عده‌ی ناچیزی از تروریستان داخلی اجیرشده

از سوی آی. اس. آی را حل کرد، چه رسد به این که یوتوپییای تصرف اتک و پشاور را به واقعیت مبدل کنیم!

چند تن از همان بزرگواران فعال فیسبوکی که در دفترهای کارشان آرام و مصون نشسته و از راه شبکه‌های اجتماعی تلاش دارند

"خیزش مردمی" را علیه پاکستان مدیریت کنند، حاضر اند کارشان را به سود "دفاع از تمامیت ارضی" کشورشان رها کرده و در هوای

سوزان تورخم در کنار سربازان مرزی افغانستان برای دو سه ساعت هم که شده حضور یابند؟

یکی از دوستان فیسبوکی به درستی نوشته بود که تنها کاری که عاشقان سینه‌چاک جنگ علیه پاکستان باید کنند این است که برای مدتی

از فیسبوک دور باشند. : پاکستان از هر نظر نسبت به ما در موقعیت برتر قرار دارد. از دید نظامی این کشور یکی از قوی‌ترین ارتش‌های

مجهز به جنگ‌افزارهای هسته‌یی را دارد؛ در حالی که افغانستان حتماً فاقد توانایی نظامی معمولی است و در داخل کشور نمی‌تواند کار یک

گروه تروریستی مجهز با سلاح‌های سبک را یک‌طرفه کند.

خط دیورند؛ زخم خون...

و دارای احساس مشترک تباری می‌باشند، نباید از هم جدا ساخته شوند، از منظر قانونی ادعای کابل بر این پایه استوار است که در دوران سیاست پیش قدمی انگلیس‌ها به طرف آسیای مرکزی، آن قدرت بزرگ امیر کابل را در یک تنگنای سیاسی، اقتصادی و امنیتی قرار داده و زمینه را برای معاهده دیورند از طرف وی به اجبار فراهم کرد. لذا وی بنا به عدم اراده‌ی مستقل و فشار از برون آنرا امضا کرد. اساس این ادعای کابل را عدم اراده‌ی آزاد که از منظر قانونی اصل است، تشکیل می‌دهد. از آنرو این امضا، از نگاه قانونی باطل بوده و مشروعیت ندارد. اما ادعای پاکستانی‌ها که ذوالفقار علی بوتو آنرا ترویج کرده، این است که ادعای کابل بر پیوند فرهنگی و تاریخی با پشتون‌های پاکستانی یک نوع ادعای بی‌پایه بوده و اگر این ادعا درست باشد و مرزهای ملی بر مبنای هویت فرهنگی و تاریخی پایه‌گذاری شود، افغانستان دیگر وجود خارجی در جغرافیای آسیای ندارد. زیرا در این صورت تاجیک‌ها به تاجکستان، ازبک‌ها به ازبکستان، ترکمن‌ها به ترکمنستان و در مرکز ملیت هزاره و ایماق بنابه وجوهات مشترک خونی شان باید کشور علیحده تشکیل دهد. بر مبنای آن استدلال اگر مرزهای ملی بر مبنای ساختار قومی نوسازی شود، دیگر در پنج قاره یک تکانه‌ی بنیادی شکل گرفته، نه تنها افغانستان و پاکستان بلکه ایران، کشورهای آسیای مرکزی و در مجموع

قیادت میرویس هوتکی، برخلاف درانی‌ها لبه‌ی شمشیر حملات شان به جای شبه قاره، به سوی غرب(ایران) نشانه رفته است. در این مورد حتا رهبر طالبان که پس از دو سده، بجای میرویس و این هم از قبیله‌ی هوتک و یا غلجایی‌ها نمایندگی می‌کرد، با ایران میانه‌ی خوب نداشت، علاوه بر آنکه دیپلمات‌های ایرانی را در مزار شریف به قتل رساند، چندبار در صدد حملات نظامی به ایران هم برآمد. پاکستانی‌ها که بافت اجتماعی قباایل افغان را به خوبی می‌شناسد. با درک این نکته، با شروع گویا جهاد علیه تهاجم قوت‌های اتحاد شوروی سابق، کمک‌هایش را در محوریت غلجایی‌ها و آن هم عمده‌تن روی گلبدین و جبهه‌ی حقانی در خوست متمرکز کرد. بعدها، پس از آنکه گلبدین عدم کارائی‌اش را در گرفتن کابل به اثبات رساند، به ملاعمر امیرالمؤمنین امارت اسلامی تکیه و آن کانال را بر مبنای دسترسی به اهداف استراتژی‌یکش حمایت کرد. مرگ ملاعمر غلجایی تبار تا ختم منازعه‌ی قدرت در کابل که سرانجام به سود اشرف غنی غلجائی تبار بازی خاتمه یافت، پنهان بود؛ ولی پس از آن ملامنصور را که درانی تبار بود، به قیادت طالبان برگزیده و حمایت کرد. این حمایت تا زمانیکه وی به ایران تماس نگرفته بود، ادامه داشت، ولی پس از آن تماس دیگر حمایت قطع گردیده و به آن سرنوشت که همه شاهد آن بودیم، دچار شد. حال نیز این منازعه با همان رویکرد و شناخت قبیلوی از منظر پاکستان ادامه داشته و در آینده نیز تا زمانیکه این خط به گونه‌ی رسمی از جانب مقامات بر سر اقتدار کابل مورد تأیید قرار نگیرد، ادامه خواهد یافت.

پیرامون مسایل ملی و اجتماعی...

کاهش می‌یابد.

جایگاه اقلیت‌های قومی و مذهبی در این کشور به مراتب نامشخص و نااستوار دیده می‌شود، نخبگان سیاسی و رهبران دینی این جوامع با مهارت تمام با درک موقعیت شان در دفاع از منافع قشری شان در بازی‌های پیچیده‌ی سیاسی، راه‌های شان را باز می‌کنند. برخی از رهبران ساختارهای مربوط به اقلیت‌های قومی ولی صاحب تقدسات خونی و نیایی، آنچنان در معاملات سیاسی و بازی‌های پنهان نقش برجسته دارند که رهبران و نخبگان اغلب ملیت‌ها و اقوام اکثریت در جریان چندین سده هم نتوانسته در آن سطح صعود نمایند. در جریان سال‌های اخیر، بنابه فشار روابط برونی و دست برتر جامعه‌ی جهانی، یک نوع فضای تفاهم اجباری و مذاکره‌ی اجباری میان رهبران ساختارهای قومی، مذهبی به میان آمده، ولی دورتر از مرکز کشور، کتله‌های وسیع اجتماعات قومی به ویژه در ساحات تماس با همدیگر، کمتر توانسته به همزیستی مسالمت‌آمیز دست یابند. از آن سبب بنابه وقوع حوادث و اتفاقات ناگوار که جز لایتجزای از زندگی توده‌های پیرو رهبران ساختارها در این مناطق است، وابستگی توده‌های پیرو را به آن آدرس‌ها ناگزیر می‌نماید.

آن اتفاقات که متأسفانه بسیاری شان از مرکز مدیریت می‌شود، دست برتر رهبران و نخبگان سیاسی-مذهبی را تضمین و میزان وابستگی توده‌های پیرو را به این آدرس‌ها افزایش داده است.

به عینیت دیده می‌شود که به هر اندازه فشار برونی از روی رهبران ساختارها کاهش می‌یابد، فضای خشونت و تنش به همان پیمانه افزایش یافته و پیآمد آن برای توده‌های پیرو

در جریان تفاهم و تبانی میان ساختارها به حاشیه رفته و به تدریج در گوشه‌ی انزوا به تاریخ سپرده می‌شوند. تاکنون بهره‌ی این همه تخصصات برای توده‌های پیرو چیزی جز رنج و مصیبت و بی‌خانمانی نبوده است.

تاریخ این سرزمین مملو از نسل‌کشی، قوم‌کشی، زبان‌کشی، کله‌منارها، کوچ، آوارگی، جا به جایی و انواع آن بوده که صدمه‌ی جدی آن رنج در کل متوجه توده‌های پیرو بوده و سران ساختارها کمتر از آن متضرر گردیده است. هر مصیبت در این سرزمین با پوشش مقدس استتار گردیده و توده‌های پیرو در اطمینان به اینکه رنج کشیدن در راه مقدس، مکافات آسمانی دارد، دل خوش کرده و قربانی داده اند.

جایگاه سران ساختارهای قومی و مذهبی در این سناریوی مصیبت بار تضمین گردیده و مدام در موقعیت غالب قرار داشته اند. در این موقعیت گاهی بنام نخبگان سیاسی دینی و زمانی هم با نقاب گرداننده‌ی نظام دولتی در عرصه سیاسی حضور داشته است. در تاریخ این کشور همزیستی صادقانه میان رهبری ساختارها کمتر درج گردیده، ولی داستان منازعه و درگیری میان آنها به ویژه در عرصه اقتدار سیاسی و توزیع ثروت ملی به کثرت تمام نمایان است.

درجه ی امتیاز رهبران ساختارهای قومی و مذهبی مستقیم متناسب به میزان دسترسی آنان در نظام سیاسی بنام دولت مربوط است. به هر اندازه این نقش پررنگ و جدی گردد، آن لایه‌ی اجتماعی از موجودیت نظام بهره‌ی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مصئونیت جانی گرفته و اما به هر پیمانه از آن دور باشند، سطح امتیاز و جایگاه اجتماعی آن

فاجعه و کشتار به بار می‌آورد.

در شرایط دشوار کنونی که زندگی در شهرها و روستاها نهایت به دشواری و چالش روبرو گردیده است. این کانون‌های زندگی که کمتر توانسته ملیت‌ها و اقوام را در محوریت یک زندگی مدرن و انسانی پیوند دهد و در نتیجه یک نوع پیوند و اختلاط دایمی را پدید آرد، برخلاف جغرافیای زیستی اقوام در شهرها و روستاها به شکل خط‌کشی شده و با هویت قومی تثبیت شده است، بدین صورت هر جغرافیای قومی نخبگان سیاسی و مذهبی خود را پروریده و یا از برون پرورش یافته و به عنوان گماشتگان برونی از منابع نامرئی برای اعمال اتوریتته از برون اكمال گردیده است.

این وضعیت که به عنوان یک پدیده‌ی واگیر و عمومی در سرتاسر افغانستان موجود است، کابل را بیشتر از همه جا به این روال سوق داده است. به عنوان مثال شهر کابل در جنوب شاهد حضور پررنگ پشتون‌ها و با رهبران شناخته شده‌ی ساختارهای اجتماعی شان بوده در شمال پایتخت حضور گسترده‌ی تاجیک‌ها و زعمای شناخته شده‌ی مذهبی و قومی شان را شاهد بوده و در غرب کابل شاهد حضور کتلوی چهره‌های قومی هزارگی و رهبران ساختارهای اجتماعی شان می‌باشیم.

این تقسیم‌بندی جغرافیای بشری سبب گردیده که در شرایط حاد و دشوار به آسانی شهرخط‌کشی شده و هر یکی در کنار زعمیم قومی شان به آرایش نیرو پرداخته و از جغرافیای قومی و محیط‌زیست و زندگی شان دفاع نمایند.

ادامه دارد

برگی از تاریخ

نخستین دیدار ملاعمر

با بن لادن

"براساس گزارش کمیته‌ی یازدهم سپتامبر، ISI نخستین دیدار میان طالبان و بن لادن را به امید این که آنها به ویژه در روند کمک به آموزش ستیزه‌جویان کشمیری با هم کار کنند، تنظیم کرد. طالبان در جلال آباد به ملاعمر گفتند که "بن لادن یک شخص خوب است و در جهاد افغانستان علیه شوروری سهم گرفته است." در اولین دیدار رودرروی ملاعمر-بن لادن، ملاعمر بن لادن را به اجتماعی در مسجد کندهار چنین معرفی کرد: "یک دوست، یک برادر و یک مجاهد." سپس، آنها نماز جمعه را امامت کردند. این یک آغاز فرخنده برای یک مشارکت مهم بود.

با این که بعضی کشیده‌گی‌هایی در روابط به میان آمد، اما عهد و پیمان قوی‌تر از گسست‌ها و خراش‌ها خواهد بود. تعهدات مکرر و معلوم بن لادن؛ کشاندن جهاد به امریکا و برضد آثانی که شرکت‌کننده‌گان جنگ صلیبی و متحدان صهیونیست‌ها اند، باعث ایجاد موانعی شد که این تعهدات حضور یک تروریست را در قلب طالبان تحمیل کند. طالبان به پاکستان و عربستان سعودی وعده سپردند تا مهمان‌شان را کنترل کنند؛ اما او بر نشر اعلامیه‌ها ادامه داد و ابدن تلاش راستینی که مانع او شود، صورت نگرفت. بن لادن به کندهار رفت تا به ملاعمر نزدیک شده، وفاداری خود را به "فرماندهی مؤمن" (لقبی که عمر به خودش مدعی بود) اعلان کند و با یکی از دختران ملاعمر ازدواج کرد تا رابطه‌ی‌شان را بیش‌تر مستحکم کرده باشند. شاید بیش‌ترین برجسته‌گی سیمای این مشارکت دوام آن در رویارویی با فشارهای روبه‌رشد بود.

دوام حمایت از بن لادن ممکن است تا یک اندازه به مثابه‌ی دادوستد سرمایه باقی بماند. طالبان بن لادن را محافظت کردند و به او فضای فعالیت دادند. بر بنیاد سنت قبیله‌یی پشتون‌ها، این لازمه‌ی پشتون‌بودن است که از یک دیدارگر و یک مهمان اگر خواسته شود، محافظت کنند. به نقل از حوثیفا پسر عبدالله عزام، بن لادن به زودی پس از ورود به جلال‌آباد خواستار پناهگاه شد و به طالبان اصرار کرد: "هیچ‌گاه مرا تسلیم نکنید!" عمر پاسخ داد: "ما ترا هیچ‌گاه تسلیم کسانی که ترا می‌خواهند نخواهیم کرد." او به وعده‌ی خود ایستاد. زمانی که عمر پس از بم‌گذاری دوگانه سال ۱۹۹۸ در افریقا تحت فشار قرار گرفت که اسامه را تسلیم کند، عمر نپذیرفت: "حتا اگر همه‌ی کشورهای جهان متحد شوند، ما از اسامه با خون خود دفاع خواهیم کرد." در مارچ ۲۰۰۱ پس از این که ملل متحد با تصویب چندین قطع‌نامه از عمر خواست تا اسامه را برگرداند، او یک بار دیگر سرباز زد و گفت: "نیمی از کشور من در اثر دو دهه جنگ ویران شده است، اگر نیم دیگر آن همچنان در تلاش حفاظت از آقای بن لادن ویران گردد، من حاضر به این قربانی هستم."

این بدان معنا بود که افغانستان پناهگاهی نه تنها برای اسامه، بل همچنان برای پیروان القاعده‌ی او و ده‌ها هزار فردی که گردهم خواهند آمد، است. القاعده حتا اجازه داشت تا وسایل نقلیه و تجهیزات برای اردوگاه‌هایشان را وارد کنند. خطوط هوایی ملی آریانا برای رساندن داوطلبان، تفنگ و پول به کشور کمک کرد. وزارت دفاع طالبان مجوز پلیت‌ها را تهیه کردند. کوتاه سخن این که القاعده مانند دولت در میان دولت عمل نمود.

در مقابل، بن لادن و القاعده، پول و سرباز تهیه کردند تا طالبان را کمک کنند که در نبردشان علیه اتحاد شمال بجنگند. همکاری آنها با چند میلیون دالر برای جنگ جهت تسخیر و دردست‌داشتن کابل، آغاز شد. در آن وقت، این کمک به یک یارانه‌ی مالی بیش‌تر از ۱۰ میلیون دالر در سال درآمد. بیش‌ترین این کمک‌ها حال از جانب بن‌لادن پرداخت نمی‌شد، چون مقامات سعودی دسترسی او را به ثروت خانوادگی‌اش محدود کرده بودند. ولی به حیث یک قهرمان جهاد او رابطه‌هایش با شماری از سعودی‌های ثروت‌مند و دیگر چهره‌ها در دولت‌های خلیج فارس را حفظ کرد و از این منابع به نیابت از طالبان بهره‌برداری می‌کرد."

منبع: هم‌آغوشی مرکبار (پاکستان، امریکا و آینده‌ی جهاد جهانی)، نوشته‌ی بروس رایدل، ترجمه‌ی بهار مهر و تابش فروغ، ۱۳۹۱، کابل: امبری، صص ۱۲۱-۱۲۳

اعتراض علیه دانایی



سوم؛ دانشگاه‌های افغانستان از جهات مختلف با هیچ یکی از معیارهای علمی و اکادمیک منطقه‌ی و جهانی برابر نیست؛ صنوف درسی غیرمعیاری، خواب‌گاه‌های درهم‌ریخته، کتابخانه‌های محدود، استادان کم‌سواد، نبود تحقیقات علمی، فقدان فرهنگ دانشگاهی و در کل نبود فضای سالم آموزشی، روش‌های تدریس عقب‌مانده، از جمله‌ی مشکلاتی است که دانشگاه‌های کشور از آن رنج می‌برند. در این دانشگاه‌ها، بسیاری از استادان نه تنها توانایی علمی برای تدریس را ندارند، بلکه توانایی نوشتن یک مقاله‌ی ساده‌ی علمی را نیز ندارند. این استادان یا یادداشت‌ها و مواد درسی سی یا چهل سال قبل امور تدریس را به پیش می‌برند و هنوز هم از دستاوردهای علمی امروز جهان بی‌خبر اند. در یک چنین فضایی، دانشجویان چگونه ممکن است که از دانش مدرن، تحقیقات علمی و تجربی بهره‌مند شوند. اکنون، اکثریت دانشجویان توانایی نوشتن یک مقاله‌ی ژورنالیستی و ساده را ندارند، چه رسد به این که دست به تولید دانش، تحقیقات علمی و ارائه‌ی نظریات جدید بزنند. این وضعیت، بیانگر نهایت فقر فرهنگی و اکادمیک است.

در چنین فضایی که انگیزه‌ی تحصیلی در میان دانشجویان به صفر تقرب می‌کند، استادان از پنجاه سال پیش حرف می‌زنند، فرهنگ دانشگاهی در پایین‌ترین حد ممکن قرار دارد، از تحقیقات علمی و تولید دانش هیچ خبری نیست و دولت نیز برنامه‌ی برای توسعه‌ی فرهنگی، علمی و اجتماعی دانشگاه‌ها و محیط‌های اکادمیک ندارند؛ جای شکی نیست که تروریزم، افراط‌گرایی و تندروی اسلامی در محیط‌های اکادمیک نیز زبانه می‌کشد، رشد می‌کند و بازتولید می‌شود.

راه حل مشکلات در دانشگاه‌های افغانستان این است که دولت نقش نظارتی خود را بیشتر کرده، برنامه‌های توسعه‌ی بهتر و عملی‌تری را برای بهبود دانشگاه‌ها طرح و عملی ساخته، و نیروی انسانی بهتر، بالاترین‌تر و جوان را در هیئت‌های علمی دانشگاه‌ها بگمارد؛ استادانی را که به بازنشستگی رسیده اند - کمال احترام - خانه‌نشین کند؛ قانون تحصیلات عالی را به اجرا بگذارد؛ برنامه‌ی را برای مهارت‌تندروی در دانشگاه‌ها روی دست گیرد و تلاش کند تا دانشگاه‌ها را به حداقل معیارهای اکادمیک برساند، تا نام دانش و دانایی با چهل و نادانی گره نخورد و از بطن دانشگاه، دانشجویانی زاده شوند که به جای این که برای تعطیل شدن دانشگاه اعتراض کنند، بخاطر به‌روزرشدن شیوه‌ی تدریس، رشد کیفیت تحصیلی و گسترش فرهنگ دانشگاهی بپاخیزند.

دانشجویان به جای پرداختن به دانش‌اندوزی، در صدد بستن دانشگاه می‌شوند.

دوم؛ مراجع اکادمیک و علمی، محیطی برای تغییرات اساسی و مدنی‌اندیشی است. از آنجایی که حکومت افغانستان هیچ برنامه و پلان مشخصی برای به‌روزرسانی دانشگاه‌ها ندارد، دانشگاه‌های کشور به یکی از میدان‌های رقابت نیروهای سیاسی و مذهبی تبدیل شده است. دانشگاه‌های (به‌خصوص دولتی) افغانستان در فقدان سیاست نظارتی حکومت به‌سر می‌برند. این دانشگاه‌ها به حیاط خلوت نیروهای رادیکال و تندرو اسلامی تبدیل شده اند؛ بلندکردن پرچم طالب و حزب اسلامی در دانشگاه جلال‌آباد و درج شعار "زنده باد داعش" در دیوارهای دانشگاه کابل و تظاهرات برای بستن دروازه‌های دانشگاه به خاطر حضور دختران در دانشگاه‌ها که باعث باطل شدن روزه‌داران مؤمن می‌شود، نمایش مضحک و نشانه‌ی بارز از افراطیت دینی است. این دیدگاه به وضوح نشان می‌دهد که بعضی از دانشجویان و استادان برخی از دانشکده‌های دانشگاه‌ها تا کدام اندازه از اسلام برداشت تندروانه و افراطی دارند. این وضعیت، برای آینده‌ی کشور به شدت خطرآفرین است. اندیشه و برداشت برخی از استادان در دانشگاه‌ها هیچ تفاوتی با برداشت طالبان و گروه‌های دیگر تندروی اسلامی ندارد. این نوع نگاه به دین و محیط اکادمیک سبب می‌شود که دانشجویان آن‌ها افراطی‌تر از استادان‌شان تربیت شوند. وضعیت بسیاری از دانشجویان که تظاهرات کرده بودند به هیچ وجه به یک دانشجوی شبیه نبود. آن‌ها بیشتر به نیروهای جهادی - استشهادهای می‌مانند که در صدد براندازی هر نوع حکومت مدرن و مدنی است. در چنین وضعیتی، نمی‌توان ذره‌ی از مدنی‌اندیشی را در میان دانشجویان سراغ کرد.

دانشگاه‌ها به حیاط خلوت نیروهای رادیکال و تندرو اسلامی تبدیل شده اند؛ بلندکردن پرچم طالب و حزب اسلامی در دانشگاه جلال‌آباد و درج شعار "زنده باد داعش" در دیوارهای دانشگاه کابل و تظاهرات برای بستن دروازه‌های دانشگاه به خاطر حضور دختران در دانشگاه‌ها که باعث باطل شدن روزه‌داران مؤمن می‌شود، نمایش مضحک و نشانه‌ی بارز از افراطیت دینی است. این دیدگاه به وضوح نشان می‌دهد که بعضی از دانشجویان و استادان برخی از دانشکده‌های دانشگاه‌ها تا کدام اندازه از اسلام برداشت تندروانه و افراطی دارند. این وضعیت، برای آینده‌ی کشور به شدت خطرآفرین است. اندیشه و برداشت برخی از استادان در دانشگاه‌ها هیچ تفاوتی با برداشت طالبان و گروه‌های دیگر تندروی اسلامی ندارد. این نوع نگاه به دین و محیط اکادمیک سبب می‌شود که دانشجویان آن‌ها افراطی‌تر از استادان‌شان تربیت شوند. وضعیت بسیاری از دانشجویان که تظاهرات کرده بودند به هیچ وجه به یک دانشجوی شبیه نبود. آن‌ها بیشتر به نیروهای جهادی - استشهادهای می‌مانند که در صدد براندازی هر نوع حکومت مدرن و مدنی است. در چنین وضعیتی، نمی‌توان ذره‌ی از مدنی‌اندیشی را در میان دانشجویان سراغ کرد.

نوشته‌ی دیدار مشرقی

دانشگاه محل انتقال، اشاعه و تولید دانش مدرن است. در دانشگاه‌های معیاری استادان توانایی انتقال، اشاعه و تولید دانش مدرن را دارند و خودشان نیز به دانش مدرن دسترسی داشته و هر دم به‌روز(ابدیت) هستند. آنان با تولید متن‌های علمی و اکادمیک، انتقال و اشاعه‌ی دانش مدرن، توسعه‌ی سرمایه‌ی فرهنگی-اجتماعی و انسانی و ایجاد محیط سالم و انسانی را تضمین می‌کنند. از سوی دیگر، آنان دانشجویان را طوری آموزش و پرورش می‌دهند که فردا دانشجویان بتوانند در بازتولید اندیشه، متن و دانش مدرن نقش داشته باشند و به عنوان سرمایه‌ی انسانی در قالب شهروندان مسئول و آگاه نقش اجتماعی‌شان را به درستی ایفا کنند.

در افغانستان اما، دانشجویان بخاطر بسته‌شدن دروازه‌های دانشگاه‌ها، کمر می‌بندند و از دولت می‌خواهند که در دانشگاه‌ها را قفل بزند. این کار در ذات خود، اعتراض علیه دانایی است.

در این مقاله خواستم دلایل این که چرا دانشجویان به جای آن که خواهان تحصیل بهتر، معیاری و به‌روز باشند، به خود جرئت می‌دهند به بهانه‌ی ماه رمضان و یا هر دلیل دیگر دست به اعتراض زده و خواهان تعطیل شدن دانشگاه‌ها می‌شوند؟

نخست: به نظر می‌رسد که تصور دانشجویان از دانشگاه‌ها سطحی، ساده‌انگارانه و تقلیل‌گرایانه است. آنان فکر نمی‌کنند که دانشگاه یک محیط اکادمیک و علمی است که می‌تواند یک جامعه‌ی سالم و عقلانی را به‌وجود آورد. آنان دانشگاه را در حد محل کسب مدرک و دیپلوم تقلیل می‌دهند. برای آنان محیط دانشگاه و مکتب هیچ فرقی نمی‌کند. ناگفته نماند که آنان محیط مکتب را نیز به عنوان یک محیط تعلیمی نمی‌انگارند. از این لحاظ، آنان هیچ دیدگاه مشخصی در مورد کارکرد دانشگاه، نقش دانشجویان، فرهنگ دانشگاهی و... ندارند.

از سوی دیگر، خلق انگیزه برای فراگیران دانش، از وظایف و کارکرد مهم دانشگاه است؛ دانشگاه‌ها در افغانستان نتوانسته اند با بازتعریف دانشگاه و ایجاد تغییرات لازم در محیط‌های اکادمیک، در دانشجویان انگیزه‌ی خلق کنند که آنان بتوانند فارغ از دغدغه‌های دیگر به آموزش بپردازند. به نظر می‌رسد که این امر مهم در مراجع اکادمیک به شدت افت کرده است. راه‌پیمایی برای بستن دروازه‌ی دانشگاه به بهانه‌ی ماه رمضان، افت انگیزه‌ی تحصیلی را در میان دانشجویان نشان می‌دهد؛ زمانی که دانشجویان از محیط دانشگاه سرخورده گردیدند، دنبال بهانه می‌گردند تا چند روزی از تکرار مکرراتی به نام درس فرار نمایند. درس استادان برای دانشجویان از کمترین جداییت برخوردار است. در یک چنین حالت است که

نقد اجتماعی

رد فرمان تقنینی؛ مقصر کیست؟

کهن... خادم‌حسین

"حکومت وحدت ملی" در تلاش است تا در پاییز امسال انتخابات سوم پارلمانی و شوراهای ولسوالی‌ها برگزار شود. چون فلسفه‌ی وجودی این حکومت و یکی از تعهدات عمده‌ی سران حکومت براساس موافقت‌نامه‌ی تشکیل "حکومت وحدت ملی"، اصلاح نظام انتخاباتی است. انتخابات برگزار نمی‌شود، مگر اینکه اصلاحات در تشکیل، وظایف و صلاحیت‌های کمیسیون‌های انتخاباتی به میان بیاید. حکومت فرمان تقنینی‌ی را مبنی بر آوردن اصلاحات در نظام انتخاباتی و آغاز کار کمیته‌ی گزینش صادر کرد، اما به دلایلی از سوی مجلس نمایندگان رد گردید.

یکی از نمایندگان که طرفدار رد فرمان تقنینی رئیس‌جمهور بود، عبدالقادر زازی وطن‌دوست است. او دلایل رد فرمان را برای رسانه‌ها چنین استدلال می‌کرد: این فرمان در مغایرت با ماده‌ی ۷۹ قانون اساسی است. زیرا این فرمان در روزهای رخصتی پارلمان صادر نشده است و در وقت معینه به مجلس نرسیده است. ماده‌ی ۷۹ قانون اساسی صراحت دارد: "حکومت می‌تواند در حالت تعطیل ولسی جرگه در صورت ضرورت عاجل، به استثنای امور مربوط به بودجه و امور مالی فرامین تقنینی را ترتیب کند. فرامین تقنینی بعد از توشیح رئیس‌جمهور حکم قانون را حایز می‌شود. فرامین تقنینی باید در خلال سی روز از تاریخ انعقاد نخستین جلسه‌ی شورای ملی به آن تقدیم شود و در صورتی که از طرف شورای ملی رد شود، از اعتبار ساقط می‌گردد." در حالی که فرمان تقنینی رئیس‌جمهور مبنی بر اصلاح تشکیل، وظایف و صلاحیت‌های کمیسیون‌های انتخاباتی بعد از ۴۸ روز به مجلس رسیده است، از طرف دیگر، این طرح مواردی را دارد که با اصل بی‌طرفی کمیسیون انتخابات مغایرت دارد.

این فرمان رئیس‌جمهور از سوی مجلس نمایندگان رد و با گرفتن رأی تأیید از سوی مجلس سنا، قضیه باید توسط هیئت مختلط مجلسین حل شود. در ماده‌ی صدم قانون اساسی این اختلاف نظر نیز پیش‌بینی شده است: "هرگاه مصوبه‌ی یک مجلس از طرف مجلس دیگر رد شود، برای حل اختلاف هیئت مختلط به تعداد مساوی از اعضای هر دو مجلس تشکیل می‌گردد. فیصله‌ی هیئت بعد از توشیح رئیس‌جمهور، نافذ شمرده می‌شود. در صورتی که هیئت مختلط نتواند اختلاف نظر را رفع کند، مصوبه رد شده به حساب می‌رود. در این حالت ولسی جرگه می‌تواند در جلسه‌ی بعدی آنرا با دو ثلث آرای کل اعضا تصویب کند. این تصویب بدون ارائه به مشرانو جرگه بعد از توشیح رئیس‌جمهور نافذ شمرده می‌شود." حال باید دید که هیئت مختلط با این فرمان چه خواهد کرد. مسئله اما این است که چرا جنگ میان ارگ و پارلمان بر سر اصلاح نظام انتخاباتی حل نمی‌شود؟ از آن جایی که "حکومت وحدت ملی" ناگزیر است بن بست موجود را بشکند و انتخابات را برگزار نماید، سوال اینجاست که آیا انتخابات در تاریخ معینه‌ی آن برگزار خواهد شد یا نه؟ اگر برگزار شود، با این کمیسیون‌ها عملی خواهد بود؟ آیا این کمیسیون‌ها بدون اصلاحات ساختاری - تشکیلاتی از سوی مردم و جامعه‌ی بین‌المللی پذیرفته خواهند شد؟ از سوی دیگر، آیا با برگزار نشدن انتخابات پارلمانی و شوراهای ولسوالی، مجلس پا به سال هفتمش خواهد گذاشت؟ رئیس‌جمهور در حالی رد فرمان تقنینی‌اش را از سوی مجلس یک عقب‌گرد در عرصه‌ی آوردن اصلاحات انتخاباتی می‌داند که خودش بهترین فرصت صادرکردن فرمان تقنینی را در دوران تعطیلی زمستانی مجلس از دست داد. بیش‌ترین فرصت برای اصلاح نظام انتخاباتی از سوی ارگ ضایع شده است. بنابراین مقصر اصلی ارگ است تا مجلس نمایندگان. به عبارت دیگر، ارگ اراده‌ی برگزاری انتخابات را ندارد و بسیاری از اعضای مجلس نیز نمی‌خواهند انتخابات برگزار شود تا آنان کامکان به عیش و عشرت‌شان ادامه دهند. لذا این بازی در قالب جنگ زرگری میان ارگ و پارلمان ادامه خواهد داشت و از انتخابات و اصلاح نظام انتخاباتی نیز خبری نخواهد بود. اما با آن هم، حکومت باید بداند که دوام مجلس برای سال هفتم در نزد مردم و جامعه‌ی بین‌المللی پذیرفتنی نیست و حکومت باید راه‌های دیگری چون صادرکردن فرمان دیگر در رخصتی تابستانی مجلس را در پیش گیرد.

عدم برگزاری انتخابات در زمان معین آن و ادامه‌ی کار مجلس، خلای قانونی و مشروعیت قانونی "دولت وحدت ملی" را بیشتر خواهد نمود و تعهدات "حکومت وحدت ملی" را با مشکل مواجه خواهد کرد.